

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث در پیرامون قیاس و حدود اعتبار آن

مسئله قیاس در فقه اسلامی ، یکی از مسائل مورد اختلاف در مذاهب اسلامی است . مذاهب و فرق اهل سنت در اعتبار و عدم اعتبار آن ، راه افراط و تفریط را پیموده اند .

فقهای امامیه ، عدم جواز عمل به آنرا از ضروریات مذهب دانسته اند ، در حالی که نسبت به بعضی اقسام آن عمل می کنند ولی نظر به اطلاق اخبار وارده در نهی از آن ، از نام آن تبری می جویند .

در هر صورت بنا بر مذهب اهل سنت ؛ قیاس ، دلیل چهارم از ادله تفصیلی است . مسئله قیاس و دلالت و اعتبار آن بطور کلی در اذهان و افکار ، منطقی و عقلی است و بر حسب ظاهر ، استدلال به آن عقلاً اقرب به صواب است ، اگر حادثه ای اتفاق افتد که حکم آن در قانون یا شریعتی ، سابقه نداشته باشد ، لکن نظایری که شباهت به حادثه واقعه دارد در آن قانون وجود داشته باشد ، بخصوص علت ترتب حکم قانونی در حادثه منصوصه همان وجه شباهت بین دو موضوع باشد ، به دلیل عقل ، حکم منصوص در باره غیر منصوص ، مترتب خواهد بود .

کسانیکه قیاس را به این تقریب می شناسند ، مخالفت با آنرا دور از منطق

می‌دانند، لکن اگر توجهی به مبانی و مصادر اولیه و اساسی شریعت اسلام بشود و مخصوصاً علت پیدایش قیاس را در اصول تشریحی اسلام مطالعه کنند و ادله مخالفت یا موافقت با آنرا بر مبنای فقه اسلامی در نظر بگیرند؛ معلوم خواهد شد که ادله عقلیه که قیاس یکی از آن ادله است تا حدی که اعتبار آن شرعاً محرز شود، اعتبار دارد و اگر فقهای امامیه - رضوان الله علیهم - قیاس را بطور مطلق جایز ندانسته و قسمتی از آنرا با استدلال محکم، قبول ندارند و حتی حرمت عمل با آنرا از ضروریات مذهب می‌دانند، مبتنی به ادله کافی است چنانچه در این جهت بسیاری از فقهای فرق اسلامی - از اهل سنت و جماعت - با آنان همراه و متفق می‌باشند، در این صورت جای ندارد يك بحث علمی را حمل بر تعصب نموده و حتی به مسئله امامت مربوط بدانیم.

آنچه سبب نگارش این مقاله گردید، اظهار نظری است که در کتاب: «حقوق در اسلام» ترجمه دانشمند محترم آقای زین العابدین رهنما در صفحه (۱۳۱) نسبت به فقه امامیه، شده است: کتاب «حقوق در اسلام» را هیئت موسسه خاور میانه با شرکت عده‌ای از علمای حقوق اسلامی - در واشنگتن تألیف نموده‌اند.

کنایی است بر ارزش؛ مخصوصاً مقدمه عالمانه و منصفانه که ربرت هوگوت جاکسون Robert Houghwout Jaákson دادستان دیوان عالی کشور ممالک متحده آمریکا بر آن نوشته؛ بسا بهترین وجهی، اصالت و عظمت فقه اسلامی را بیان نموده است. جای تردید نیست که دانشمندان توانائی از مذاهب اهل سنت و حقوقدانان آمریکائی؛ در تألیف این کتاب شرکت داشته‌اند ولی جای تأسف است که از علمای امامیه در این هیئت، کسی شرکت نداشته است لذا نسبت بفقہ امامیه - با همه اصالت و تهذیبی که دارد - از این قبیل اشتباهات در آن کتاب وجود دارد.

اینک برای اطلاع خوانندگان عظام متن ترجمه اظهار نظر عیناً نقل

می‌شود :

« قیاس ، چهارمین مرجع قوانین سنی است که تمامی فقه شیعه به استثنای زیدیه‌ها ، آنرا رد می‌کنند و یا اصلاً به آن توجهی ندارند فاطمیون و اثنی عشری‌ها جداً منکر قیاس هستند اسمعیلی‌های « نیزاری » آنرا نادیده می‌گیرند برای اینکه يك دستگاہ قضائی مرتبی ندارند و عبادیه بیشتر به رأی متوسل می‌شوند . گوا اینکه بطور تحقیق میدانیم برای اکثریت شیعه ، غیر قابل قبول است . دلایل آنها برای رد کردن این فلسفه و نحوه تکامل فرضیه اولید راه حل بعدی که پیشنهاد می‌کنند ، کاملاً روشن نیست ، قرآن وسنت تمام مشکلاتی را که در عرض قرون بعدی پیش آمده ، حل نمی‌کنند و نمی‌توانند حل بکنند بنا بر این ممکن بود شکاف موجود را با حدیث مناسب که به مقتضای هر پیش آمد ساخته می‌شد ، پر کرد ، بهر حال اینهم کافی نبود چون فرد فرد علما و مجتهدین دارای آن علم و ابداع و تتبع لازم نبودند که با تمام مشکلات روبرو شوند . بنظر من اینطور میرسد که معنی لغت اجتهاد (ومجتهد) در نزد شیعه تا اندازه‌ی با معنی آن در نزد سنی اختلاف دارد و بی‌فایده نیست که این رشته تحقیقات را ناتیجه منطقی آن ، دنبال کنیم . بنا بر این بدخوبی میتوانیم فرض کنیم که آنها قیاس را برای مخالفت با اهل سنت رد کردند چون اصل امامت را مخدوش می‌کرد »

در ایسن مقاله ملاحظه خواهد شد که اولاً قیاس مردود نزد فقهای امامیه ، قیاسی است که اکثریت فقهای اهل سنت آنرا مردود می‌دانند مگر بعض از فرق آنان که در عمل به قیاس تا حد افراط جلو رفته‌اند و با مخالفت شدید اکثریت ، مواجه می‌باشند .

ثانیاً ثابت خواهد شد که قیاس معقول در فقه امامیه در حدودی که شرع تجویز می‌نماید ، به‌عنوان دیگری مورد عمل است .

مقدمه: پایه و اساس شریعت مقدس اسلام مبتنی بر دو اصل مسلم و مورد اتفاق

تمامی فرق اسلامی است .

اصل اول: کتاب (قرآن مجید) می باشد که در مدت ۲۳ سال از آغاز بعثت خاتم رسل — صلوات الله علیه و آله — تا رحلت آن بزرگوار به تدریج بسر آن حضرت نازل شد .

اصل دوم: سنت است که عبارت از قول و فعل و تقریر آن حضرت می باشد .

نسبت به دوران تشریح و دو اصل مسلم آن ، جمیع فرق مسلمین اتفاق دارند و اختلافی در بین نیست ، زیرا در دوران تشریح و حیات مبارک رسول اکرم (ص) باب وحی مفتوح و در هر مورد ، حکم الهی از آن سرچشمه فیض الهی به مردم ابلاغ میشد . پس از رحلت خاتم انبیاء (ص) و انسداد باب وحی ، باب اختلاف بین مسلمین مفتوح گردید؛ به استثنای عده قلیلی از اصحاب خاص ، اکثریت به شوری و تعیین خلیفه در وی آوردند و در مسائلی که در کتاب و سنت ، حکم و نص خاصی وجود نداشت به مشورت دسته جمعی اصحاب که نام آنرا اجماع صحابه گذاردند ، متوسل شدند . و بالاخره از همان زمان باب اجتهاد ورآی در اسلام ، مفتوح گردید ، شیعیان علی علیه السلام که متمسکین به ولایت و باب علم بودند ، رویه دیگری اتخاذ کردند که پس از ذکر تاریخچه مختصری از روش اهل سنت و تحولات حاصله در فقه آنان ، تاریخچه فقه شیعه و اصالت آن ، بیان خواهد شد .

بحث اول در فقه اهل سنت

و تحولات حاصله در آن :

اهل شوری که به خلافت ابوبکر رأی دادند و با وی بیعت کردند ، احکام الهی را از کتاب خدا و سنت رسول خدا دریافت و این دو مصدر اساسی تشریح ، ملاک عمل آنان بود .

قرآن ، مصدر اول تشریح به زبان عربی و اسلوب عربی نازل گردید ، مشتمل است

بر آیات محکمه و متشابهه ، ناسخ و منسوخ ، عام و خاص ، مجمل و مبین ، مطلق و مقید . چون احکام به تدریج به سبب خادئه واقعه نازل می شد ، علاوه بر اینکه استنباط احکام از قرآن موکول به علم کامل به تمام این موارد می باشد ، دانستن موارد و اسباب تنزیل ، مدخلیت تام در استفاده از قرآن را دارد؛ بنابراین برای تمامی صحابه و هر کس به زبان عربی وارد بود استفاده از قرآن میسر نبود ، چنانچه کبار از صحابه؛ غالباً از فهم قرآن ، عاجز بودند . در «فجر الاسلام» ، حکایت «قدامة بن مطعون» را نقل کرده است . «قدامة» از طرف عمر به حکومت « بحرین » منصوب شده بود . « جارود » (یکی از اصحاب است) روزی پیش عمر آمد و گفت « قدامة » شرب خمر کرده ، عمر از «جارود» شاهد خواست ، «جارود» ، «ابوهریره» را بشهادت معرفی کرد . « ابوهریره» شهادت داد که «قدامة» مرتکب شرب خمر شده ، «قدامة» را برای اجرای حد شرعی ، احضار نمود و خواست او را حد بزند . «قدامة» از خود دفاع کرد و گفت که بموجب آیه شریفه : **«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا اَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا»** نمی توانی در مورد من که مؤمن هستم و در جنگ «خندق» شرکت داشتم - به فرض ارتکاب شرب خمر - اجرای حد نمائی . عمر در مقابل «قدامة» مغلوب شد و در تکلیف خود متحیر گشت و رو کرد به اصحاب و گفت : آیا کسی هست که جواب «قدامة» را بدهد ؟ « ابن عباس» در مجلس حضور داشت و گفت آیه مستند «قدامة» نسبت به گذشتگان حاکم است و آیه شریفه **«انما الخمر والميسر والالزام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه»** در مورد «قدامة» حکومت می کند و باید حکم الهی درباره وی اجرا شود عمر به فتوای «ابن عباس» عمل نمود . در تواریخ اسلامی نظایر بسیاری از این قبیل نقل شده است که حتی امثال ابوبکر و عمر در استنباط از آیات قرآن ، عاجز بودند و متوسل به کسانی می شدند که عالم به اسباب تنزیل و عام و خاص و مجمل و مبین مطلق و مقید قرآن بودند .

و اما سنت هنگامی مورد استفاده قرار می گرفت که صدوراً و مفاداً قطعی باشد چه

بسا احادیثی از پیغمبر اکرم نقل می‌شد که صحت صدور آن مشکوک بود. چون احادیث در زمان پیغمبر جمع آوری و تدوین نشده بود، تنها وسیله‌ای که برای اخذ حدیث در دست بود، روایت اصحاب بود و آنهم تا به مرحله قطعی نمی‌رسید، نمیتوانست ملاک عمل، قرار گیرد. علاوه بر این، واقعات و حوادثی رخ می‌داد که حکم الهی بطور صریح در باره آن حوادث، در کتاب و سنت نبود؛ یعنی آن حادثه در دوران تشریح که باب وحی مفتوح بوده، اتفاق نیفتاده بود برای حل این مشکل عده‌ای از اصحاب که عالم به تفسیر قرآن و سنت نبی(ص) بودند، با تشکیل جلسات مشورتی در تکمیل فقه اهل سنت اقدامات موثری کردند.

«صحابی» اطلاق می‌شود بر کسانی که افتخار درک زمان و زیارت خاتم رسل صلی‌الله‌علیه‌وآله را داشته باشند و در حال ایمان بدرود حیات گفته باشند. همانطور که گفته شد تمامی کسانی که اطلاق «صحابه» به آنان می‌شد، اهل فتوی نبودند، بلکه عده‌ای عالم به تفسیر قرآن و موارد تنزیل بودند و دیگران در مسائل از آنها استفتا می‌نمودند. ابوبکر در بدو خلافت، غالباً با کبار از صحابه، در مسائل مشورت می‌کرد و اتفاق آنان را در مسائل، حجت می‌دانست و رأی دسته جمعی صحابه را بعنوان قانون ثابت و حکم الهی، به مسلمین، اعلام می‌نمود، همچنانکه این روش را عمر دنبال می‌کرد. بنابراین، مصدر سوم از مصادرتشریح، «اجماع صحابه» گردید.

این روش در جزیره العرب که مرکز اسلام بود و بزرگان صحابه مخصوصاً در «مدینه» مقیم بودند، می‌توانست جوابگوی مردم باشد، زیرا برای زندگانی ساده اعراب، کافی بود، لکن در زمان عمر که اسلام در اثر فتوحات پی در پی، توسعه یافت و در عراق با تمدن عظیم ایران و در مصر و شام با تمدن روم مواجه شدند، به حوادث و وقایعی برخورد می‌کردند که در جزیره العرب، سابقه نداشت، بنا بر این ناچار می‌بایست نسبت به آن سلسله از امور طبق مبانی اسلامی - حکمی مقرر دارند لذا «عبدالله بن مسعود»، صحابی معروف که از شخصیت‌های بارز علمی و عالم به تفسیر قرآن و سنت نبی(ص)

بود، بعراق، اعزام کردید و «عبدالله بن عمر» نیز از صاحبان فتوی بود مأمور افتاء در مصر گردید و «عبدالله بن عباس» در «مکه معظمه» رحل اقامت افکنده در «مدینه منوره» که بزرگان اصحاب؛ اقامت داشتند. شخصیت هائی چون علی علیه السلام که به منظور حفظ و «وحدت اسلامی، همواره در جلسات مشورتی، شرکت میفرمود و اصحاب از محضر مقدسش، مستفید می شدند. عمر بن خطاب، «زید بن ثابت» و «ابی بن کعب» کاتب وحی در هریک از این مراکز، مکتب و مدرسه‌ای برای نشر معارف حقّه اسلامی، تشکیل یافت و هریک از فقهاء در حوزه مأموریت خود، ضمن تأسیس اصول دراستنباط احکام از ادله، مدرسه و مکتبی تأسیس نمودند که فقهای نامی از آن مدارس به وجود آمدند، از آن جمله بزرگترین مدارس در مرکز اسلام، تشکیل یافت که از آن مدرسه فقهای چون: «ابوبکر بن عبدالرحمن»، «ابولقاسم بن ابی بکر»، «عروة بن زبیر» و «سعید بن مسیب»، «سلیمان بن یسار»، «خارجة بن زید بن ثابت» و «عبدالله بن عبدالله» که به فقهای سبعة معروف گردیدند، بیرون آمدند و همچنین از مدرسه مکه معظمه - محیط وحی - که تحت نظر و بریاست «عبدالله بن عباس» تشکیل یافت، رجالی چون: «عکرمه» و «محمد بن عبدعطا» و «مجاهد» برخاست و مدرسه عراق که به قیادت و سرپرستی «ابن مسعود» اداره می شد، رجالی چون: «علقمة بن قیس» و «مسروق» و «قاضی شریح بن حارث» و «سعید بن جبیر». و «شعبی» و بسیاری دیگر تربیت یافتند و از مدرسه مصر: «عبدالله بن عمرو بن عاص»، شاگردانی چون: «جریح» و «زید بن ابی حبیب»، تربیت نمود. موضوع بحث در این مدارس، تفسیر قرآن و سنت و کیفیت استنباط و اخذ احکام از دو مصدر اول و دوم تشریح و اجماع صحابه بود. چون حوادث، بسیار و احکام منصوصه، محدود بود بالاخره ناچار از توسل به دلیل عقل و قیاس شدند اما نسبت به قیاس و حدود و مدرکیت آن، در مذاهب اسلام، اختلاف مهمی بوجود آمد. در فقه اسلامی حنفی، قیاس و استحسان را تا حد افراط و زیاده روی، دنبال کردند. مکتب «حجاز» دائرة آنرا تا حد ضرورت محدود دانستند

و بالاخره بین مکتب مدینه و «حجاز» و مکتب «عراق» در مسئله قیاس اختلاف شدیدی بوجود آمد. علت اساسی این اختلاف؛ آن بود که در «مدینه» و «حجاز» اولاً دسترسی به سنت و اجماع صحابه بود، زیرا صحابه بزرگ رسول اکرم غالباً در مدینه و مکه بودند و ثانیاً احکام منصوصه در کتاب (قرآن) و سنت که در دست فقهاء و صحابه بود محیط ساده «حجاز» را کفایت می کرد و با حوادث و واقعات بی سابقه برخورد نمی کردند، لکن در عراق، فقهاء با حوادثی که ناشی از تمدن وسیع ایران بود، در جمیع شوون زندگانی، برخورد می کردند. با طول مسافتی که بین عراق و مرکز اسلام بود و با ملاحظه وضع ارتباطات زمان، احادیث و سنن، صدوراً و مفاداً بطور صحیح به دست فقهاء نمی رسید و بواسطه اینکه «صحابه» و «تابعین» کمتر در عراق، سکونت داشتند؛ تحصیل اجماع هم که مفید قطع باشد نوعاً میسر نبود، از طرفی در مقابل حوادث می بایست حکمی طبق موازین شرع مقرر شود بنابراین؛ چاره جز توسل به دلیل عقل و قیاس نداشتند و لذا ملاک عمل «ابن مسعود» مؤسس مدرسه «عراق» بیشتر از مکاتب دیگر، مبتنی بر قیاس بود، بطوری که ذکر شد؛ مکتب عراق تحت نظر «ابن مسعود» تشکیل یافت و از آن مدرسه رجالی بوجود آمد که غالباً در استنباط احکام به ادله از آن جمله قیاس، معتقد بودند و لذا در قرن اول و دوم هجری رأی و قیاس چنان در عراق شیوع پیدا کرد که حتی اشخاص را بدان نسبت می دادند. یکی از رجال علمی مکتب عراق؛ «ربیع» بود که به «ربیع الرأی» اشتهار یافت، همچنین «حسن بصری» اهل رأی و قیاس بود. در کتاب «فجر اسلام» آمده است که علت اشتهار علمای عراق به رأی و اجتهاد، سه چیز بود. اول آنکه «عبدالله بن مسعود» قائل به اجتهاد و رأی بود و از «عمر بن خطاب» پیروی می کرد. دوم آنکه روایت در عراق نسبت به حجاز کمتر بود. سوم آنکه عراق از تمدن ایران برخوردار و تمدن یونان هم بهره داشت و تمدن هم برخلاف توحش و سادگی بدویان حجاز تمام جزئیات را رعایت می کرد، بنابراین، اجتهاد و عقیده و رأی بهترین نتایج این سه چیز است و نیز صاحب «فجر الاسلام» میگوید: کنجکاو

اهالی عراق و فزونی بحث در فروع که ناشی از پیش آمدهای گوناگون بوده؛ غالباً بواسطه تمدن و زیادت احتیاج و پیدایش جزئیات، در زندگی متمدن بود. بحث آنها علاوه بر رسیدگی به جزئیات مشهود بقرض هم رسیده بود، به حدیکه حتی در محال هم گفتگو میکردند. این اشخاص را «ارایتیون» می نامیدند آنچه رأی در مکتب عراق رواج یافت که «شعبی» می گوید: این گروه مسجد را در دیده من زشت و تنگ کردند، به حدیکه زباله دان خانه خود را بر مسجد ترجیح میدهم. کسی پرسید: کدام گروه را می گوئی؟ گفت «ارایتیون» را می گویم. هیچ کلمه ای در نزد من زشت تر از «ارایت» نیست، در مقابل مدرسه عراق، مدراس حجاز به رأی و قیاس تا به سرحد ضرورت نمیرسید، عمل نمیکردند. آنان حدیث ضعیف را بر قیاس مقدم می داشتند، چنانچه از «عبدالله بن جنبل» روایت شده که گفت: از پدرم پرسیدم اگر در شهری باشم که در آن شهر، راوی حدیث یکنفر و مجتهدین متعدد باشند و مسئله ای برای من پیش آید بکدامیک از آنها مراجعه کنم؟ گفت به صاحب حدیث زیرا اگر حدیث ضعیف هم باشد، از رأی و عقیده بهتر است.

اهل حدیث از کنجکاو و فرض تنفر دارند. از اعمال عقیده و رأی در مسائل دینی، پرهیز می کنند. اختلاف بین دو مکتب حجاز و عراق، بالا گرفت. اهل حدیث از رسول خدا (ص) روایت می کنند که فرمود: بعضی از امت من می گویند ما فقط به کتاب خدا عمل می کنیم، این جماعت باید بدانند که آنچه من دستور میدهم با امر خداوند یکسان است، حلال و حرام پیغمبر خدا مانند حلال و حرام خداوند است «وما ینتطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی». اهل رأی می گویند رسول خدا فرمود: بسیاری از احادیث و اخبار را به من نسبت میدهند، آنچه موافق قرآن است از من می باشد و آنچه مخالف قرآن است دروغ است. این اختلاف موجب تناقض و تباین احادیث گردیده. از ابوبکر و عمر روایاتی است، در مذمت رأی و قیاس، از کتب معتبره اهل سنت و جماعت نقل شده و نیز روایاتی دائر بر

امر به رأی و قیاس در همان کتب نقل گردیده است. «ابن قیم جوزی» یکی از فقهای بزرگ اهل سنت و جماعت است. «اعلام الموقنین» تألیف او است که از مراجع مسلم آنان میباشد وی در جلد اول صفحه ۵۳ نقل کرده است که «ابن مالک اشجعی» به اسناد خود از رسول خدا روایت می کند «تفترق امتی علی بضع و سبعین فرقه و اعظمها فتنه قوم یقیسون برأیهم یحرمون به ما اهل الله و یخللون ما حرم الله» و نیز در همان کتاب از «بخاری» نقل کرده است که «عبدالله بن مسعود» که خود مؤسس اصل قیاس است می گوید «فقهایکم یندھبون ثم لا تجدون خلفاً و یجیبی قوم یقیسون الامور برأیهم» و نیز «ابن مسعود» نقل کرده است به این عبارت که «علمائکم یندھبون و یتخذ الناس رؤساً جهالاً یقیسون الامور برأیهم». و نیز «سعید بن منصور» از «شعبی» روایت کرده که او از ابن مسعود «روایت می کند که گفت: «ایاک و ارایت فانما هلك من كان قبلكم فالاتقيسوا شيئاً فنزل قدم بعد ثبوتها و اذا سئل احدكم عمالا يعلم فليقل لا اعلم فانه ثلث العلم».

گاهی بین علمای حدیث و مجتهدین مباحثات و مناظراتی لطیف اتفاق می افتاد. «سعید بن مسیب» طرفدار حدیث بود. «ربیعة الرأی» از رؤسای مکتب عراق و اهل رای بشمار می آمد. «ربیعة» مسئله دیه انگشتان را از «سعید» سؤال کرد: که آیا دیه قطع يك انگشت چیست؟ «سعید» جواب داد شتر، سؤال کرد: دو انگشت؟ جواب داد: بیست شتر تا سه انگشت را سؤال کرد، «سعید» جواب داد: سی شتر. سپس قطع چهار انگشت را سؤال کرد، «سعید» طبق حدیث جواب داد: بیست شتر و گفت تو اهل عراق هستی که چنین مباحثه می کنی؟ مگر نمیدانی که ما تابع حدیث هستیم؟ در هر صورت دنباله این اختلاف نظر ادامه داشته و دارد.

دکتر «صبحی محمصانی» در کتاب: «فلسفة التشريع فی الاسلام» می گوید:

فقهای اهل سنت در حدود اعتبار قیاس اختلاف دارند اهل رأی دائره عمل بقیاس را تا آنجا توسعه دادند که مجرد شباهت را بدون اینکه میان مقیس و مقیس علیه در علت توافق باشد ملاک دانسته و آن عمل می کنند .

فقهای حجاز دائره قیاس را آنچنان محدود کردند که عمل به آن نمی کنند مگر در صورت ضرورت و همواره در مسئله قیاس مجادله بین دو طرف در جریان است و هر يك بر مدعای خود ، بسه آیات و اخباری استناد کردند . فقهای حجاز میگویند : در استنباط احکام احتیاجی به قیاس نداریم ، زیرا خدای متعال می فرماید « **نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیئی** » و نیز می فرماید : **ما فرطنا فی الكتاب من شیئی** » و نیز می فرماید : « **ما اختلفم فیهِ من شیئی فحکمه الی الله** » بموجب این آیات خداوند می فرماید : « ما قرآن را فرستادیم در حالی که مبین هر چیزی هست و چیزی باقی نیست مگر آنکه در قرآن بیان شده است . در مورد اختلاف حکم آن با خداوند است مکتب عراق در مقابل مکتب حجاز ، در اعتبار قیاس به آیه شریفه « **تلك الامثال نضربها للناس** » و آیه شریفه : « **فاعتبر وایا اولی- الابصار** » استناد کردند ، به این تقریب که بیان مثل و امر به اعتبار بمنظور ترتب آثار به مثل و تنبه ازار تکاب نوع عمل میباشد .

و نیز طرفداران قیاس به دستور «عمر بن خطاب» با «ابوموسی اشعری» به این عبارت که « **اعرف الامثال والاشباه وقس الامور عندك** » استناد کردند .

در هر صورت بطوری که ملاحظه شد ، روایات و اقوال صحابه و تابعین از اهل سنت و جماعت در حدود اعتبار قیاس مختلف است و چنانچه اشاره شد اعتبار قیاس در مذهب آنان در حد افراط و تفریط است ولی آنچه مسلم است ؛ اکثریت فقهای سنت از قبیل : مالکی ، حنبلی و شافعی ، قیاس را تا حدود وحدت علت بین مقیس و مقیس علیه حجت میدانند . تنها حنفی است که در مسئله قیاس زیاده روی کرده است ، در این صورت عدم اعتبار قیاس بطور مطلق منحصر به فقهای امامیه رضوان الله علیهم نیست تا هر بوط به مسئله امامت بشود .

بحث دوم در فقه امامیه و تحولات حاصله در آن

پس از آنکه کار خلافت بر ابوبکر راست آمد، دگرگونی و اختلافاتی در بین مسلمین بوجود آمد و فساد و خطر مسلمانان را تهدید می کرد. حسن سیاست زمامداران و دلبستگی و علاقه گروهی از اهل ایمان بخصوص بردباری و تحمل امیر المؤمنین علی علیه السلام، مسلمین بر مشکلات فائق آمدند و مخصوصاً نسبت به حفظ قرآن و سنت که پایه اسلام بر آن دومیست اساسی، استقرار داشت، تکلیفی متوجه نگاهبانان حقیقی اسلام و پرورش یافتگان مکتب وحی بود؛ علی بن ابی طالب که وصی بلا فصل و مسؤول مستقیم این امر خطیر بود، بمنظور حفظ وحدت اسلام و عدم تفرق مسلمین، با اکثریت موافق گشت و در مشکلات، آنانرا کمک می فرمود: چنانچه در کتب سیر و تواریخ اسلامی مکرر به روایاتی برخورد میشود که از انحرافات اساسی خلفا و اکثریت، جلوگیری و آنانرا هدایت فرموده ولی از جنبه خصوصی کسانی که از اصحاب خاص بودند و از پیروان علی علیه السلام به شمار میرفتند، از مکتب خاص آن حضرت مستفید گشته و معارف و معالم حقّه اسلامی را ضبط و انتشار می دادند اولین اقدام علی علیه السلام بعد از رحلت خاتم رسل (ص) جمع آوری و تألیف قرآن مجید بود. «ابن ندیم» در کتاب «الفهرست» به اسناد خود چنین روایت کرده است که علی علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر قسم یاد فرمود ردای مبارکش را از دوش نیفکند تا قرآن را جمع آوری نماید و سه روز از خانه خود خارج نشد تا تمامی قرآن را جمع آوری فرمود و آن اولین مصحفی است که قرآن در وی جمع آوری شده است. «یعقوبی» آورده است که علی بن ابی طالب (۴) قرآن را جمع آوری فرمود و بار شتری کرد و به نزد خلیفه آورد و فرمود این قرآنی است که من آنرا جمع آوری و تألیف کرده ام. «ابن شهر آشوب» می گوید؛ ابوالعلاء العطاء و «موفیق» خطیب «خوارزم» به اسناد خود از «علی ابن ریاح» روایت کردند که پیغمبر علی علیه السلام را مأمور تألیف و کتابت

قرآن فرمود و علی (۴) در حیات پیغمبر، قرآن را جمع آوری کرد و به خط خود نوشت «سیوطی» در «اتفان» از «ابن حجر» چنین نقل کرده است که بنا به نقل صحیح «ابن ابی داود» گفته است: **قدورد عن علی (۴) انه جمع القرآن علی ترتیب النزول عقب موت النبی (ص)** «ابن ندیم» تحت عنوان «الجماع للقرآن» نام «علی علیه السلام»، «سعید بن عبید»، «معاذ بن جبل» و «ابن کعب» را ذکر کرده است چون قرآن در مدت حیات با برکت پیغمبر به تدریج نازل شد و کتاب وحی آنرا می نوشتند و عده ای آنرا در سینه ها محفوظ می داشتند ولی تمامی قرآن تدوین و جمع نشده بود، هر يك از قراء و حافظین قرآن قسمتی از آنرا محفوظ و مطبوع داشتند. نگاهبان حقیقی شریعت مقدس اسلام علی علیه السلام بطوری که ملاحظه شد اولین اقدامی که نمود قرآن را جمع آوری و در اختیار خلیفه و مسوؤل وقت قرار داد و نهایت دقت، و مراقبت را در حفظ آن می نمود و به وسیله اصحاب خاص خود مانند «سلمان»، «ابوزر غفاری» و «جابر بن عبدالله»، «ابن بن عباس» و فرزندان «عباس» و «ابن بن کعب» و «حدیقه» و جمعی دیگر موارد تنزیل و محکمتات و متشابهات عام و خاص و مجمل و مبین، ناسخ و منسوخ آنرا، بیان می فرموده و از آن پس به تدوین و نشر سنت نبی صل الله علیه و آله که دومین مصدر تشریح و مدرک فقهی در شریعت اسلام می باشد، پرداخت.

سنت

در لغت به معنی روش و آئین است و در اصطلاح علمای اصول عبارت از قول و فعل و تقریر پیغمبر صل الله علیه و آله می باشد.

در دوران تشریح یعنی زمان پیغمبر (ص) تمام احکام به طور تفصیل صدور یافته، پارهای از احکام در قرآن مجید تفصیلا بیان نشده یا اصلا تصریح بآن نگردیده

و لذا سنت مبین و مکمل شریعت اسلام میباشد و در ردیف قرآن است، چنانچه «کلینی» در «کافی» به اسناد خود از «عمر بن قیس» روایت کرده است که شنیدم که «ابی جعفر» علیه السلام فرمود چیزی نیست که مردم نیازمند به آن باشند مگر آنکه در کتاب و سنت بیان شده است. قرآن مجید، تلویحاً و تصریحاً مسلمانان را به اخذ سنت هدایت فرمود، از جمله آیه شریفه **«وما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی»** و آیه دیگر **«ما اتیکم الرسول ، فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»** و آیه شریفه **«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»** با کمال تأسف بعد از رحلت خاتم رسل نسبت به تدوین احادیث اختلاف بوجود آمد، حتی خلیفه دوم نسبت به نقل حدیث مخالفت شدید می ورزید (۱). علامه فقید «سید حسن صدر» در کتاب «الشیعه و فنون الاسلام» آورده است که بین صحابه در کتابت حدیث، اختلاف در گرفت و جمعی کتابت آنرا روا نمی داشتند و جمعی آنرا لازم میدانستند از آنجمله کسانی که کتابت تدوین حدیث را لازم میدانستند، علی علیه السلام و فرزند بزرگوارش حسن بن علی علیهما السلام بودند، چنانچه بنا بر نقل «تدریب الراوی» احادیث را علی علیه السلام به املاء پیغمبر اکرم (ص) نوشته و در کتاب بزرگی جمع آوری فرموده است که آن کتاب را «حکم بن عینه» نزد امام باقر علیه السلام زیارت کرد. چون بین «حکم» و امام باقر، در مسئله ای اختلاف شد، امام علیه السلام آن کتاب را بیرون آورد به «حکم» نشان داد و فرمود: این خط علی علیه السلام و املاء رسول اکرم (ص) می باشد و لذا نخستین کتابی که در علم حدیث در زمان رسول اکرم تألیف شده است، کتاب علی علیه السلام میباشد.

«محمد بن حسین بن بابویه قمی» در «معانی الاخبار» به استاد خود از باقر آل محمد (ع) روایت کرده است که فرمود: «انی نظرت فی کتاب علی فوجدت فیه ان قیمه کل امری و قدره، معرفته ان الله یناسب الناس علی قدر ماتا هم من العقول

(۱) به مقدمه جلد اول این کتاب مراجعه شود.

فی دارالدنیا»

در «کافی» از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «ضل علم» ابن شبرمه «عند الجامعة اماماء رسول الله و خط علی علیه السلام بیده ان الجامعة لم یدع لاحد فیها علم الحلال والحرام» .

میرداماد در کتاب «الرواشح السماویة» از «کافی» نقل کرده است که راوی از حضرت صادق سؤال کرد عدد گناهان کبیره را، فرمود: عدد گناهان کبیره هفت میباشد. «ابن شهر آشوب» نقل کرده که زید بن علی بن الحسین به «سودة بن کلب» گفت: از کجا مقام علمی امام «جعفر بن محمد» را دریافتید؟ «سودة» جواب داد چون حضور برادرت «محمد بن علی» علی علیه السلام شرفیاب می شدیم. آنچه سؤال می کردیم، جواب میداد از قول خدا و رسولش، چون رحلت نمود نزد تو آمدیم، برخی مسائل را جواب شنیدم ولی نزد برادرزادهات «جعفر بن محمد» شرفیاب شدیم: مانند پدرش از هر چه سؤال کردیم پاسخ شنیدیم. «زید» چنین گفت: حالا که گفتی بدان که بخدا سوگند که کتاب علی علیه السلام عنده دفنا»

در هر صورت روایات وارده حاکی است که علی علیه السلام کتابی که مشتمل بر احادیث و دستورات پیغمبر اکرم میباشد، تألیف فرموده که نزد ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين، بوده و هست. علی علیه السلام بر حسب تکلیفی که از طرف خدا و رسولش متوجه او بوده است کتاب و سنت را که شریعت مقدس اسلام مبتنی بر آن دواصل اساسی است محفوظ داشت و به نشر و تعلیم آن - با توجه به مقتضیات زمان اقدام فرمود و ائمه معصومین هر يك به نوبه خود این وظیفه خطیر را انجام داده اند و در زمان هر يك از ائمه هدی، اصحاب و پیروان آنان، معارف و معالم اسلامی را از آن ابواب علوم الهی اخذ نموده و به نشر آن اقدام میکردند، بنابراین پیروان علی و ائمه هدی، در زمان حضور امام، احتیاجی به اجتهاد و رأی نداشتند، زیرا در هر واقعه، مستقیم یا غیر مستقیم به امام معصوم مراجعه

و حکم الهی را دریافت میکردند و لذا این امتیاز و اصالت را فقه امامیه واجداست که مفاهیم قرآن و سنت نبی از «علی بن ابی طالب» که باتفاق مسلمین اعلم به قرآن و موارد تنزیل آن بود، اخذ و از آن پس، مرجع آنان ائمه معصومین تا زمان غیبت کبری بودند و لذا از زمان رحلت خاتم انبیاء تا غیبت کبری که باصطلاح امامیه باب علم مقتوح بود، فقهای امامیه حکم خدا را به لفظ صادره از پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) بیان می کردند.

در سال ۲۶ هجری که باب علم مسدود گردید، اصحاب ائمه، همه مسائل دین و احکام را در جمیع شوون زندگانی، نسبت به حوادث واقعه، از ائمه هدی سلام الله علیه پرسیده بودند و هر یک کتابهایی تألیف و احادیث را جمع آوری کرده بودند. تعداد این کتب به چهارصد نسخه رسیده بود که معروف به «اصول اربعمائه» می باشد، علمای بزرگ مذهب در صدر غیبت کبری. آن اصول را جمع آوری کردند و بصورت کتاب جامعی درآوردند. «کلینی» کتاب «کافی» را نوشت و «ابن بابویه» پدر شیخ بزرگوار - صدوق - «الشرائع» را تألیف کرد کتاب «فقه الرضا» نیز تألیف شد که مولف آن بطور تحقیق شناخته نگردیده است. اینکه محدثین و فقهای امامیه در زمان حضور امام علیه السلام و تا مدتی بعد از آن، احکام مسائل و وقایع را بلفظ صادره از امام، بیان میکردند. علت این نبود که این شخصیتها دارای مقام اجتهاد و استنباط احکام از ادله نبودند، بلکه آنان طبق دستور، عمل میکردند، چنانچه «حسین بن روح» سومین نایب خاص امام علیه السلام راجع به کتابهای «بنی فضال» که جمعی از اصحاب ائمه و روای شیعه میباشند، سؤال کرده بود، فرمودند آنچه روایت کرده اند، اخذ کنید و آنچه رأی داده اند، رد کنید. از فرمایش امام استفاده میشود که کتب «بنی فضال»، مورد اعتماد بوده و مسلماً اگر رأی داده باشند، مستند به ادله بوده است ولی در مقابل نص صریح امام، محدثین حق اظهار نظر ندارند و نیز مستفاد میشود که بیان احکام باید به لفظ صادره از امام علیه السلام بوده باشد و آنچه مسلم است، فقهای شیعه از زمان

رحلت پیغمبر تا دوره غیبت کبری و اواخر قرن چهارم، در بیان احکام، به نقل روایت و نقل حدیث، کفایت میکردند و «اصول اربعه‌مائه» که بحر ذخاری از اصول و احکام اسلامی در جمیع شوون زندگانی بود، ملاک عمل آنان قرار داشت و لذا بهترین عنوان برای فقیه، مطلق راوی حدیث و سنت است و لفظ مجتهد بر صاحبان این مقام، تازه و از اصلاحات عامه می‌باشد، توفیق معروف که بخط امام زمان علیه‌السلام توسط محمد بن عثمان به افتخار اسحاق بن یعقوب، صادر شد فقها بنام روایت حدیث خوانده شدند «**و اما الاحداث الواقعه فارجعوا الی روات احادیثنا**» بنابراین از چه وقت و بچه سبب فقهای امامیه تغییر روش دادند؟ این همان مطلبی است که اکنون در باره آن بحث خواهد شد:

فلسفه تحول و تغییر روش در فقه شیعه موکول بمراجعه و توجه به وضع فرهنگ و مدارس عمومی اسلامی است. در اواخر قرن دوم که خلافت بنی‌عباس به اوج قدرت رسید، عده‌ای از دانشمندان ایران و هندوستان و یونان، در خدمات کشوری اسلامی وارد شدند و کتب بسیاری در علوم و فنون مختلف، ترجمه کردند، بالنتیجه یک تحزب علمی در برابر دانش و بینش دینی بوجور آمد و دانشمندی در علوم و فنون جدا از دانش دینی، در نهضت فرهنگی اسلامی عرض وجود کردند، در نتیجه «بغداد» مرکز خلافت بزرگترین مرکز علمای اسلام، قرار گرفت.

«بغداد» را «منصور عباسی» بعنوان مرکز خلافت خاندان عباسیان، بنا کرد بمنظور اینکه مرکزیت شام و همچنین شهر کوفه را که پیش از یک قرن مرکز خلافت و نفوذ «بنی‌امیه» بود برهم زند. پس از تاسیس این پایتخت با عظمت و تکمیل آن و تمرکز نیروی خلافت در آن مرکزیت علمی و دینی، مدینه و حجاز را که تا آن روز، مرجع دینی علمای مسلمانان بود، بخصوص از نظر سکونت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در مدینه که مرجع و ملازم عموم شیعیان بود، خاطر خلفای بنی‌عباس را همواره متزلزل میداشت، لذا با تمام قوی و وسائل ممکنه، در تقویت نیروی علمی بغداد، کوشیدند تا مردم را از

مدینه بی نیازکنند. دانشمندان اسلامی و سایر ملل را تشویق و ترغیب نمودند و دور خود جمع کردند. دانشکده‌های چندی تأسیس کردند و بوسیله متخصصین در هنر، فنی از فنون و علوم کتب علمی ایران باستان و روم و هندوستان و یونان را ترجمه و منتشر کردند و بالاخره در مدت یک قرن، بغداد مرکز علمی بدون منازع سراسر جهان قرار گرفت در اواخر قرن چهارم که بغداد به اوج عظمت علمی رسید و دانشمندان مختلف در آن شهر گردآمده بودند و بحثهای مذهبی زیاد شد بخصوص شیعیان جمعیت نیرومندی تشکیل دادند که از طرف بسیاری از رجال و دانشمندان دربار خلافت و بویژه از طرف پادشاهان ایران تقویت می‌شدند. در اواخر زندگانی شیخ بزرگوار صدوق - «محمد بن نعمان مفید» روی کار آمد و در اثر تبحر در علوم عقلی و نقلی و قوت منطق و تنوع معلومات، مرجعیت تامه را در عالم تشیع، احراز نمود. و با تألیف کتاب «اوائل المقالات» در کلام و کتاب «المقنع» در فقه بروش استدلالی اهل سنت و جماعت و تأسیس مدرسه در مقابل مدارس عامه که آن مدرسه، بر اساس مذهب شیعه قرار داشت ولی برنامه‌های تعلیمات عامه از حیث بحث و استدلال در استنباط احکام از ادله در آن جریان یافت و از آن تاریخ باب اجتهاد و فتوی در جامعه شیعه مفتوح گردید و روش فقها در تدریس و تألیف و افتاء تغییر کرد و از آن مکتب رجالی چون «سید رضی» و «سید مرتضی» پرورش یافتند و بالاخره تحزب و دسته‌بندی شیعه در بغداد رسماً در مقابل اهل سنت خود نمائی نمود و در اثر نفوذ پادشاهان آل بویه، وارد فعالیت تبلیغی و سیاسی شدند و قهراً با سخت‌گیری مخالفین مواجه گردید تا کار به زد و خورد و آشوب رسید؛ ناچار «شیخ مفید» که زعیم عالم تشیع و موسس مکتب شیعه بود، به نجف منتقل و شالوده مکتب نجف را ریخت. مکتب نجف از همان قرن چهارم مکتبی مستقل و بر اساس مذهب امامیه با روش استدلالی، استقرار یافت و نظر به موقعیت خاص و فراغتی که حاصل شد آمادگی یافت. برای بحث و استدلال در ادله فقهی، اجماع و دلیل عقل، به روش فقه اهل سنت در شمار ادله قرار گیرد؟ لیکن مراد از اجماع

در فقه امامیه، اجماعی است که کاشف از قول امام معصوم، بوده باشد و عقل بعنوان جزئیت در شمار ادله قرار گرفت و در نتیجه تطور و تحولی که در فقه امامیه بوجود آمد، قواعد اصول فقه که ممهید برای استنباط احکام از ادله است، مورد، بحث دانشمندان امامیه، قرار گرفت و قیاس که یکی از ادله عقلی است بعنوان جزئیت نه استقلال، در حدود «وحدت ملاک تنقیح مناط قطعی» یا «مفهوم موافق» مورد بحث و عمل قرار گرفت.

مکاتب دیگر بموازات مکتب بغداد و نجف، از امامیه و شیعیان، در شام و حله، وجود داشت.

مکتب شام

به سرپرستی صحابی بلند پایه - ابوذر - در زمان خلافت عمر تاسیس شد. اگر چه در مرکز دمشق که تحت تسلط «بنی امیه» بود، شیعیان در حصار تقیه، قرار داشتند ولی در «جبل عامل» و «حلب» مکتب شیعیان دارای نفوذ و فعالیت بود تا قرن چهارم، مکتب «حلب» و «جبل عامل» فقه شیعه را باروش استدلالی، مورد بحث و تألیف قرار دارند. تالیفات «ابوالصلاح حلبی» و «شهید اول» و سایر فقهای امامیه، نمونه ایست از تحول فقه شیعه در آن مکتب.

مکتب حله

شهر حله از بناهای «عضدالدوله دیلمی» است که پایتخت پر عظمت کلدیه و یکی از مناطق حساس و درخشان فتوحات کورش کبیر، شاهنشاه ایران باستان است، مرکز شیعه و منطقه نفوذ آنان قرار گرفت و دانشمندی چون: «علامه حلبی» و پسرش «فخرالدین» و «محقق» صاحب «شرایع» و «اندریس»، در آن مکتب، پرورش یافته و مکتب

«حله»، هنگامی به اوج قدرت رسید که خدا بنده بمذهب تشیع مشرف و بولایت علی علیه السلام معتقد گردید و علامه حلی وارد دربار وی شد و در مهم امور کشور خدا بنده را یاری میفرمود.

مکتب حله نیز مانند سایر مکاتب فقه امامیه مبتنی بر کتاب و سنت و اجماع و عقل بود و روش استدلالی در آن مکتب با سایر مکاتب یکنواخت بود.

ادله تفصیله بر مبنای فقه امامیه بطور اختصار در مقدمه جلد اول این کتاب بیان و تعریف شده است تفصیل آن در عهده کتب مفصله علم اصول فقه است.

در تمام این مطالب که فقه امامیه مورد بحث بود حدود اعتبار قیاس بعنوان دلیل عقل مورد بحث قرار گرفته و با تفاق قیاس مسنبط العله را که قریباً مورد بحث قرار خواهد گرفت مردود دانسته اند اینک، قیاس را بر مبنای فقه اسلامی بطور اعم تعریف مورد مطالعه قرار میدهیم.

قیاس و شرایط آن:

قیاس در لغت به معنی میزان گیری است چنانچه در عرف عرب گفته میشود: «قست الارض بالقصبه» یا آنکه می گویند: «فلان لایقاس بفلان».

در اصطلاح علمای اصول عبارت است از ترتب حکم اصل بر فرع بمناسبت جامع با وجه اشتراك موجود بین اصل و فرع که علت ثبوت حکم بر اصل ثابت الحکم می باشند.

موضوع ثابت الحکم «اصل» و موضوع مجهول الحکم را «فرع» و وجه اشتراك بین آن دو را «جامع» یا «علت» گویند.

مثلاً خمر موضوع ثابت الحکم است، زیرا حرمت آن منصوص میباشد فرض شود که فقاع (آبجو) موضوع مجهول الحکم باشد. وجه اشتراك بین آن دو مسکریت

(مستی آور) است با توجه به شرایط قیاس که ذکر خواهد شد ممکن است حکم به حرمت فقاع مجهول الحکم به استناد وجود علت حرمت خمر که منصوص است نمود، یعنی حکم موضوع ثابت الحکم را که اصل می باشد بر موضوع مجهول الحکم که فرع است مترتب نمود.

شرایط قیاس

همچنانکه بین مقیس و مقیس علیه (اصل و فرع) وجه اشتراك و جهات مشابهت موجود است، قهراً جهات فارقده و ممتازه هم وجود دارد. مثلاً در مثال بالا خمر و فقاع در مایع بودن و مسکریّت و عصارت مشترك میباشند ولی جهات فارقده آن است که خمر از مشقات انگور است ولی فقاع مشتق از جو می باشد، همچنین از جهت طعم و لون از یکدیگر ممتازند، بنابراین در قیاس و میزان گیری شرایطی معتبر است که با وجود آن شرایط، جایز است حکم اصل، بر فرع مترتب شود و آن شرایط از قرار زیر است:

اول: وجه اشتراك یا به اصطلاح علمای اصول «جامع» باید. جبهتی باشد که علت ترتب حکم بر اصل قرار گرفته چنانچه از جهات دیگر اصل و فرع با یکدیگر مشابهت داشته باشند که از آن جهت یا جهات تأثیر در ثبوت حکم ندارد، نمیتوانند ملاک ترتب حکم شرعی (اصل بر فرع) واقع شود ولی چون میعان علت ترتب حکم بر اصل نیست، نمیتواند ملاک قیاس قرار گیرد بلکه مسکریّت که منصوص است و علت ترتب حکم بر اصل میباشد، ملاک ترتب حکم بر فرع، خواهد بود.

دوم: جهت یا جهات فارقده بین اصل و فرع، در تعلق شرعی بر اصل، دخیل می باشد مثلاً خمر و فقاع که در مسکریّت، شرکت دارند، مطلق سکر (مستی) ملاک ترتب حکم بر اصل می باشد ولی چنانچه ملاک سکریت حاصله از عصیر عنبی باشد، نمیتواند ملاک ترتب حکم بر فرع قرار گیرد. بعبارت دیگر خمر و فقاع از حیث مبدء اشتقاق،

با هم فرق دارند؛ خمر مشتق از انگور است و فقاع مشتق از جو، قیاس هنگامی می‌تواند ملاک حکم قرار گیرد که علت حرمت م سکریت مطلق باشد، نه سکریت حاصله و مشتقه از انگور.

سوم: علت وجه اشتراک که مناط ترتب حکم بر اصل قرار گرفته باید مبتنی بر علم یا ظن متاخم به علم بوده باشد و بنابر مذهب امامیه این قاطعیت در صورتی حاصل می‌شود که علت بسبب مماثل در ترتب حکم شرعی بر اصل، بیکی از طرق شرعی از قبیل: قول یا فعل یا تقریر معصوم یا اجماع، مسلم گردیده باشد، در صورتیکه علت ترتب حکم بر اصل مبتنی بر حدس یا تقریب یا استنباطات حاصله از دوران و تردید باشد، نمیتواند ملاک ترتب حکم اصل بر فرع گردد. در اصطلاح علمای اصول این سلسله از علل که ناشی از حدس و تقریب و دوران و تردید است، عال مستنبطه نامیده می‌شود. با توجه به تعریف قیاس و شرایط مفید در آن معلوم می‌شود که قیاس بر دو قسم است:

قیاس منصوص العله یعنی آنچه‌ان قیاسی که تعریف شد و دارای شرایط مذکور بوده باشد، مثل اینکه شارع میفرماید: «**الخمر حرام لانه مسکر**» ملاک حرمت سکریت آن به نص شارع یا آنکه علت حکم در اصل بطریق اولویت در فرع وجود داشته باشد، مثل قول باری تعالی: «**لا تقل لهم اوف**» که این علت بطریق اولی، در ضرب و شتم، وجود خواهد داشت.

دوم قیاس مستنبط العله که علت ترتب حکم بر اصل بر مبنای حدس و تقریب و تردید و دوران است. مبنای اختلاف بین فقهای امامیه - رضوان الله علیهم و فقهای سایر مذاهب اسلامی بخصوص مذهب حنفی از اینجا سرچشمه می‌گیرد. فقهای امامیه قیاس «منصوص العله» و اولویت را بنحوی که بیان شد، با تمامی شرایط مقرر بعنوان تنقیح مناط یا وحدت ملاک حجت میدانند ولی قیاسی که از این حدود خارج باشد و ملاک ترتب حکم شرعی بر اصل و مبنای حدس و تقریب قرار گیرد، حرمت آن در مذهب امامیه،

اتفاقی و حرمت آن از ضروریات مذهب است .

بعضی از فقهای امامیه عدم جواز عمل به قیاس را مستند به آیات و اخباری دانسته اند که دلالت بر حرمت عمل به ظن دارد ، چون قیاس حداکثر ، مفیدظن است ، «محقق قمی» در «قوانین الاصول» می فرماید : این اسدلال درست نیست . زیرا در محل خود جواز عمل به ظن مجتهد ثابت شده مگر آنچه دلیل خاص بر عدم جواز باشد . علاوه بر ادله حرمت عمل به ظن که فقها به آن استناد کرده اند ، ظهور در مسائل اصول دین دارد و شامل مسائل فروغ دین نمی شود و بقرض عمومیت ادله مزبور ناظر به زمانی است که باب علم مفتوح بوده ولی در زمان غیبت امام و انسداد باب علم چون در مسائل و احکام حوادث واقعه ، علم قطعی به احکام واقعه برای مجتهد امکان ندارد ، ناچار از تعبد بظن مستفاد از ادله تفصیله ، می باشد . بنا بر این عدم جواز عمل به قیاس مستند به اخبار متواتری است که از طرق عامه و خاصه وارد و مشعر به نهی از عمل به قیاس است . از جمله روایتی که « بیضاوی » و غیر او نقل کرده اند اینکه پیغمبر فرمود : **« تعمل هذه الامة برهنة بالكتاب برهنة بالسنة و برهنة بالقياس و اذ افعلوا اذ لك فقد ضلوا »** و روایت دیگر صاحب «محول» (امام رازی) نقل کرده که «ستفرق امتی علی» بضع و سبعین فرقة اعظهم فتنة قوم یقیسون الامور بر ایهم فی حرمون الحلال و یحللون الحرام» این دو روایت از طرف اهل سنت روایت شد که صراحت در نهی عمل به قیاس دارد و اما اخبار وارده از طرق امامیه بسیار است که حاجت به تفصیل آن احادیث نیست و لذا حرمت عمل و قیاس در مذهب امامیه ، اتفاقی بلکه از ضروریات مذهب شمرده میشود .

قیاس منصوص العله

بطوریکه گذشت قیاس مستنبط العله در مذهب فقهای امامیه رضوان الله علیهم -

بهبیح وجه دارای اعتبار نیست و عدم جواز و حرمت تمسک به آن از ضروریات مذهب بهشمار آمده است ، لکن قیاس منصوص العله در حدود « تنقیح مناط قطعی » « وحدت ملاک » یا عناوین دیگر بسه همین معانی ، ملاک عمل قرار گرفته و درحجیب آن اختلاف است .

مراد از قیاس منصوص العله آنستکه علت حکم از طرف شارع به یکی از ادله شرعیه اعم از کتاب یا سنت یا اجماع ، استفاده شود ؛ مثل لسان دلیل معال و مصرح بعلت باشد چون « **الخمر حرام لاسکاره** » یا به سبب اجماع اعم از مرکب باسیط علت حکم معلوم باشد چون فرمایش امام (۴) « **اغسل ثوبك من ابوالمالایؤکل لحمه** » امر به شستن لباس از بول غیر ماکول اللحم بعلت نجاست آنست و این معنای اجماعی است . بنابراین واجب است احتراز از آن در هر موردی که طهارت در آن شرط میباشد یا آنکه علت حکم به دلالت مثبتة معلوم و محقق باشد . مثلاً اینکه حکم معلق به وصف چون تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است « محقق » می فرماید اگر شارع تصریح بعلت حکم فرماید و شاهد حال دلالت کند ، بر اینکه که سوای علت منصوص ، امر دیگری موثر در ثبوت حکم نبوده است در هر موردی که علت وجود داشته باشد ، حکم اصل بر آن مترتب است . « علامه » می فرماید « **الحق عندی أن العلة اذا كانت منصوصه و علم بوجودها فی الفرع کان حجة** » حق اینست که اگر علت منصوص باشد و علم بوجود علت در فرع حاصل شود ، حجت است و در « نهایت استدلال » فرموده است با اینکه احکام شرع تابع مصالح واقعی است و فرع کاشف آن مصالح می باشد ، پس در هر دو مورد که تصریح به کلیت نمود ، معلوم میشود باعث بر ثبوت حکم همان علت منصوص بوده بنابراین در هر مورد که کلیت موجود باشد ، محکوم همان حکم می باشد .

صاحب « فصول » می گوید ، هنگامیکه علیت حکم ثابت شد ، بدون اینکه خصوصیت مورد در آن ، دخالت داشته باشد به حکم امتناع تخلف ، علت از معلول ، در هر مورد که علت وجود داشته باشد حکم اصل بر آن مورد مترتب است .

«شیخ بهائی» پس از تعریف قیاس به مساوات فرع با اصل در علت و اجرای حکم اصل بر فرع به سبب جامع فرموده: «ولیس حجة عندنا الا طریق الاولویه و منصوص اللعدان جعلامند» .

بنا بر این اکثریت فقهای امامیه در حدود «وحدت ملاک» و «تنقیح مناط قطعی» و «مفهوم موافق قیاس» راجحت می‌دانند و در هر حال، مدار عمل حصول قطع بر علیت ترتب حکم بر اصل و وجود علت در فرع می‌باشد، بهر اسمی که نامیده شود.

عدم حجیت قیاس بنا بر مذهب اهل سنت

«ابن قیم جوزی» در جلد اول کتاب «اعلام الموقعین» ضمن شرح کتاب «عمر در قضا» فصول نافع و اصول جامعی در تقریر قیاس و احتجاج به آن بیان نموده بالاخره فصولی چند از آن را به ادله اختصاص داده که دلالت دارد بر ذم و نهی قیاس و بالنتیجه استغناء شریعت مقدسه اسلام را با وجود کتاب خدای سبحان و سنت نبی اکرم از توسل به آن، بیان کرده برای آنکه حدود مخالفت اهل سنت و جماعت با قیاس معلوم گردد، قسمتی از آن فصول را استخلاص نموده به نظر خوانندگان عظام می‌رسانم. «ابن قیم جوزی» می‌گوید: خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

«يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم فان تنازعتم في شئ فروده الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر» .

به اجماع مسلمین مراد رجوع به خدا به کتاب مقدسش می‌باشد و مراد از رسول پس از رحلت آنحضرت و انسداد بابوحی، سنت او است و بهیچ عنوان این دستور الهی شامل قیاس نمیشود، زیرا خدای سبحان مقرر فرموده در مسائل مورد اختلاف به کتاب

خدا و سنت رسول رجوع شود، دستور نداده به قیاس و آراء خود رجوع کنیم و پس از آن استشهادی نماید به آیاتی چند که صراحت در مطلب دارد از آن جمله آیه شریفه « **انا انزلنا الیک الكتاب لتحکم بین الناس بما اراک الله** » و آیه « **و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون** » و آیه شریفه « **انا انزلنا علیک الكتاب تیاناً لکل شیء** » می باشد. پس از آن می گوید نافین قیاس می گویند: خدای سبحان خبر داده به بندگانش « **ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً** » و پیغمبرش فرمود: « **ان الظن اکذب الحدیث** » و نهی فرمود از عمل به آن و بزرگترین ظن را ظن قیاس شمرده .

و نیز «ابن قیم جوزی» می گوید . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود « **ما بعث الله من نبی الا کان حقاً علیه ان یدل امته علی خیر ما یعلمه وینہا هم عن شر ما یعلمه** » چنانچه رأی و قیاس به مصلحت و خیر مردم بود هر آینه امت را به آن ارشاد می فرمود و حال آنکه چنین دستوری نداده بلکه از عمل به قیاس، آنان را تحذیر فرموده تحذیر رسول خدا (ص) را استناد نموده به روایاتی چند، از آن جمله روایت «ابو ثعلبه خشنی» است که می گوید رسول خدا (ص) فرموده: « **ان الله فرض فرائض فلا تضيعوها و حد حدوداً فلا تعتدوها و نهی عن اشباه فلا تتکوهوا و سکت عن اشياء رحمة لکم غیر نسیان فلا تبحثوا عنها** » این خطاب رسول خدا عام است و شامل صحابه نیز می شود و لذا جایز نیست بحث در موضوعاتی که شارع نسبت بآنها سکوت فرموده پس از آن از طریق خود بروایت «تفرق امتی علی بضع و سبعین فرقة» که قبلاً گذشت و روایات دیگری چون روایت سلمان رضی الله عنه که می گوید از رسول خدا مسائلی سوال شد فرمود: « **الحلال ما احل الله و الحرام ما حرم الله و ما سکت عنه فهو مما عفا عنه** »

پس از آن «ابن قیم جوزی» در فضلی جداگانه نظریات بزرگان صحابه را نسبت بدم قیاس نقل می کند، من جمله روایت «عبدالغزیز بن مطلب» است از «ابن مسعود» که گفت:

« انکم ان عملتم فی دینکم بالقیاس احللتکم کثیراً مما حرم علیکم و حرمتکم کثیراً مما احل لکم» و همچنین «اوزاعی» به اسناد خود از «ابن عباس» روایت کرده که « من احدث رأياً لیس من کتاب الله و سنة رسول الله (ص) لم یدر علی ما هو منه اذ القی الله عز و جل» و نیز « ابوبکر بن ابی شبیه » به اسناد خود از «عمر» رضی الله عنه، روایت کرده است که گفت «ایاک و المکایله» یعنی «المقایسه» و سپس به نقل اقوال تابعین در نهی از قیاس می بردارد و به اسناد خود از محمد بن سیرین روایت می کند که وی گفت « القیاس شوم و اول من قیاس ابلیس » و نیز به اسناد خود از «شعبی» نقل می کند که گفت : « احفظ عنی ثلاثاً اذا سئلت عن مسئلة فلا تتبع مسئلتک از آیت فان الله قال فی کتابه ارایت من اتخذ الهة هواه حتی فرغ من الایة الا ولی و الثانية اذا سئلت عن مسئلة فلا تقس شیئاً بشیئی فدر بما حرمت حلالاً و حللت حراماً و اذا سئلت عمالاً تعلم فقل لا اعلم و انا سریکک»

و نیز «طحاوی» از «شعبی» نقل کرده که گفت ؛ « السنة لم توضع بالقیاس» و نیز با اسناد خود از «ابن شبرمه» نقل می کند که جعفر بن محمد علیه السلام به «ابوحنیفه» فرمود « اتق الله و لاتقس فان اعدا تقف نحن و من خالفنا بین یدی الله فنقول قال رسول الله (ص) قال الله و تقول انت واصحابك رأینا و قسنا فلیفعل الله بنا و بکم ما یشاء» و بهمین اسناد «ابن شبرمه» می گوید وارد شدم با «ابوحنیفه» بر جعفر بن محمد علیهما السلام و پس از عرض سلام گفتم: این مرد اهل عراق است و به رأی خود فقهی و عقلی دارد امام فرمود گویا آن کسی است که در احکام دین خودش قیاس می کند آیا نعمان نیست؟

«ابوحنیفه» عرض کرد بلی اصلحک الله.

پس از آن امام به وی فرمود : اتق الله و لاتقس الالدین بر ، یک فان اول من قاس ابلیس » پس از آن به «ابوحنیفه» فرمود : اخبرنی عن کلمه اولها شرک

و آخرها ایمان « عرض کرد نمی دانم، فرمود «ان کلمة لاله الاالله» می باشد این کلمه ایست که اول آن شرك است و آخرش ایمان . پس از آن فرمود وای بر تو آیا قتل نفس بزرگتر است یا زنا ؟ عرض کرد قتل نفس فرمود چطور برای قتل نفس دو شاهد کافی است ولی برای زنا چهار شاهد باید شهادت بدهند؟ آیا نزد خدا نماز بزرگتر است یا روزه؟ عرض کرد تماز اعظم عبادات است فرمود چرا زنان، روزه ایام حیض را باید قضا بجا آورند ولی نماز آنان قضا ندارد؟

ای ابوحنیفه! بترس از خدا و در احکام دین قیاس ممکن فردا ما و تو در مقابل خدا خواهیم بود، ما می گوئیم : گفتیم قال الله و قال رسول الله :
تو و اصحابت می گوئید قسنا و دأرینا :

بالاخره «ابن قیم» اقوال بسیاری از ائمه و فقهای تابعین بر ذم قیاس، بیان می کند و در آخر به تعارض حاصله از عمل به قیاس اشاره کرده و امثله بسیاری ذکر نموده با آنچه ذکر شد، ملاحظه می شود که بسیاری از فقهای اهل سنت و جماعت نیز نسبت باعتبار قیاس اختلاف دارند و این اختلاف منحصر به فقهای امامیه - رضوان الله علیهم - نمی باشد .

پایان

جمال الدین جمالی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی